

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳ دی ۱۳۹۶
مصادف با: ۵ ربیع الثانی ۱۴۳۹
جلسه: ۱۸

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
موضوع جزئی: آیه هفتم: نکات

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

درباره آیه هفتم نکاتی بیان شد برخی از نکات باقی مانده که آنها را هم متعرض خواهیم شد، فکر می‌کنم تا اینجا دو یا سه نکته مطرح کردیم.

نکته چهارم

نکته دیگر این است که در این آیه قلب و بصر به صورت جمع آمده است، ختم الله علی قلوبهم، و نیز در مورد بصر آمده «و علی ابصارهم» در حالی که در مورد سمع بصورت مفرد آمده است، لذا جای این سوال است که وجه مفرد بودن سمع و ذکر آن دو بصورت جمع چیست؟ چرا سمع را مفرد آورده و آن دو را به صورت جمع؟

برخی در پاسخ به این سوال گفته‌اند علتش این است که سمع در اصل مصدر است و در مصدر افراد و جمع یکسان است، مثل تأنیث و تذکیر در مصدر، لذا در اینجا بصورت مفرد آمده است مثلاً در مورد «أذن» چون مصدر نبوده بصورت جمع ذکر شده است، در آیه «وَفِي آذَانِهِمْ وَقُرْآءًا»، اُذُن به صورت جمع آمده است، پس وجه مفرد آمدن سمع این است که در اصل مصدر بوده است، این وجهی است که برخی برای پاسخ به این سوال ذکر کرده‌اند.

این وجه نقض شده که بصر هم مصدر است ولی در اینجا به صورت جمع آمده است، اگر قرار باشد به خاطر مصدر بودن سمع و یکسانی افراد و جمع در آن سمع بصورت مفرد آمده باشد، پس در مورد بصر هم این وجه جریان دارد، لذا نقض کرده‌اند این وجه را به بصر که آن هم مصدر است اما به صورت جمع آمده است.

این باعث شده است بعضی از مفسرین وجه دیگری را برای افراد سمع ذکر کنند، گفته‌اند: سمع به نحوی است که مردم از حیث ادراک مسموع‌ها در آن یکسان هستند، سامعین هم یکسان هستند، یعنی شنیدن و شنوندگان، آن چیزی که مسموع است برای آنها و سامعین همه در ادراک صوت یکسان هستند، اینها از حیث مدرک بودن و از حیث وجه ادراکی سمع، مردم مساوی هستند، اما در مورد عقل و قلب و نیز بصر، وجوه ادراکی بسیاری وجود دارد.^۲

۱. سوره انعام، آیه ۲۵.

۲. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۱۴۴.

ولی این پاسخ هم به نظر صحیح نیست، یعنی اگر ما این مطلب و ادعا را در مورد قلب و عقل هم بپذیریم که دارای وجوه ادراکی زیادی است، سمع هم اینگونه است، اگر عقل و بصر اینگونه هستند، مردم در ادراک مسموع‌ها یکسان نیستند، مسموع‌های آنها متفاوت است، خود سامعین متفاوت هستند، لذا این وجه هم به نظر صحیح نیست.

اینکه قلب و بصر بصورت جمع ذکر شده اما سمع بصورت مفرد ذکر شده، اگر در آیات دیگر قرآن دقت شود، در آیات دیگر هم می‌بینیم همینگونه است، مثلاً در آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»^۱، ابصار و قلوب به صورت جمع آمده ولی سمع مفرد، در آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ»^۲، هم سمع بصورت مفرد آمده است اما قلوب و ابصار بصورت جمع آمده است.

اما در برخی آیات هر سه مفرد آمده است، مثل آیه «وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً»^۳، وجه مفرد آمدن هر سه در این آیه بخاطر این است که اسناد داده شده است به یک نفر، در صدر آیه آمده است «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» پس چون سخن از «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ» است لذا سمع و قلب و بصر هم که اسناد به او داده شده بصورت مفرد آمده است.

در اینجا صدر آیه قبل (آیه ششم) به صورت جمع آمده «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، بدنبال آن می‌فرماید، «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»، وجه جمع آوردن قلوب و ابصار شاید این باشد که آنها یک گروه و جمع هستند، لذا می‌شود قلب‌های کافران و بصرهای کافران، اما در مورد سمع در اینجا مفرد آمده است.

شاید اینجا هر دو وجه می‌تواند ذکر شود، اینکه بصر هر چند ممکن است آن هم مصدر باشد اما اگر بخواهیم دقت کنیم، متعلق بصر، یعنی آنچه که دیدن به آن تعلق می‌گیرد و قلب یعنی آنچه که عقل و ذهن و روح آدمی است، این خیلی متنوع و متعدد است، تنوعی که در متعلق بصر و قلب است شاید در صدا نباشد، صدایی که می‌تواند انسان را بسوی حق دعوت کند (و در مورد کافران مهر زده شده است یا پرده بر او آویخته شد، بنابر اختلافی که در اینجا وجود دارد)، یکی است. بالاخره، جز صدای دعوت حق چیز دیگری نیست، اینکه کسی انسان را به حق دعوت کند، صدا برای کشاندن انسان به سوی ایمان، آن تعدد و تنوعی که در طریق عقل و بصر است در آن راه ندارد، انسان می‌تواند هر چیزی را ببیند و به سوی حق متمایل شود، اما صدا اینگونه نیست، فقط صدای داعی به حق و دعوت کننده به حق و ابطال باطل می‌تواند انسان را به این سمت بکشاند.

۱. سروره انعام، آیه ۴۶.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۸.

۳. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

لذا در مجموع اگر هر دو وجه را ذکر کنیم و این که، هم مصدر است و هم اینکه درباره سمع چیزی می‌تواند انسان را سوی حق بکشاند و دعوت کند که یک گوینده و دعوت کننده‌ای باشد و این کار صورت گیرد، لذا هر دو وجه را می‌توانیم باهم و به ضمیمه هم، دلیل بر مفرد بودن سمع ذکر کنیم.

نکته پنجم

اینکه در اینجا ختم و مهر زدن اسناد به خداوند داده شده «ختم الله علی قلوبهم» اما در مورد «غشاوة» این به خدا نسبت داده شده، یعنی کأن در مورد بصر و سمع، (اگر سمع را ملحق به ما بعد بدانیم) به خود کفار نسبت داده است، ظاهر آیه این است که خداوند ختم را به خودش نسبت داده است، یعنی ختم الله علی قلوبهم.

اما در مورد غشاوة، ترکیب این جمله این است که غشاوة مبتدای مؤخر است و علی ابصارهم، خبر مقدم است، یعنی کأن اینگونه است «غشاوة علی ابصارهم» ظاهر غشاوة علی ابصارهم این است که این پرده بر دیدگان اینها به وسیله خود آنها قرار داده شده است، اگر علی سمعهم را هم ملحق به ما بعد بدانیم، کأن علی سمعهم و علی ابصارهم، خبر مقدم می‌شود، اولی خبر، دومی خبر بعد الخیر، و غشاوة هم مبتدای مؤخر است.

حال چه بنا بر احتمال اول و چه بنا بر احتمال دوم به هر حال ظاهر این جمله با این ترتیب و ترکیبی که ما معنا کردیم این است که پوشیده شدن بصر و گوش، اسناد به خدا داده نشده است، می‌گوید در مقابل چشمان اینها و گوش اینها یک ساتر و پوشاننده‌ای است که آنها را کامل احاطه کرده است. طبق این معنا این اسناد به خداوند نیست، اسناد به خود آنها است، آنوقت جای این سوال است که چرا ختم اسناد به خدا داده شده است اما غشاوة، به حسب آنچه که ما گفتیم و طبق معنایی که ما ذکر کردیم به خداوند اسناد داده نشده بلکه به خود کفار نسبت داده شده است، دلیل این چیست؟

به عبارت دیگر کأن سیاق آیه تغییر کرده است، این اسناد درجایی به خدا است و درجایی به خود کفار، وجه آن این است که کأن کفار، در واقع گرفتار دو کفر و دو حجاب شده‌اند، ابتدا کفر خود آنها مانع دیدن آنها و مانع شنیدنشان شد، حجاب بصری و حجاب سمعی، حجابی بود که خود آنها ایجاد کردند، نخواستند بشنوند و نخواستند ببینند، آنوقت نتیجه این کفر و این حجاب، مهر بر قلب و ختم بر دل‌های آنها شد، آن حجاب را خدا انداخت، پس یک حجاب مربوط به خودشان است و یک حجاب مربوط خدا است، کسی که خودش چشمش را از حق را پوشاند، گوشش را از شنیدن حق پوشاند، یعنی یک حجابی بین خود و حق ایجاد کرد، خداوند هم مهر بر دل او زد.

پس علت اسناد غشاوة و پوشانیدن بصر، و اسناد ختم به خدا این است که اولی به دست خود کفار ایجاد شد و خودشان این حجاب را بین خود و حق قرار دادند و دومی از ناحیه خدا، کسی که حق را نشنود و نبیند قهراً ظرف دل او از

پذیرفتن حق امتناع می‌کند و خداوند قلب او را به جایی رساند که از پذیرش حق امتناع کند. این بنا بر این است که ما آیه را اینگونه معنا کنیم.

همین جا ممکن است بگونه‌ای دیگری آیه را معنا کنیم، بگوییم: «و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة» در واقع به این معنا است، یعنی «جعل علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة» درست است در ظاهر این آیه غشاوة مرفوع است، به هر حال غشاوة مبتدای مؤخر است ولی از نظر معنایی در واقع کأن این چنین است، «جعل الله علی ابصارهم غشاوة» که اگر اینگونه باشد آنوقت غشاوة فی الواقع باید منصوب باشد، اگر ما آیه را به این معنا بگیریم، چنانچه در برخی آیات به همین ترتیب بیان شده است، که خواندیم، مثلاً «وَحَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ غِشَاوَةً»^۱، در اینجا اگر بگوییم ختم، یعنی ختم خود آن شخص، یعنی «من إتخذ الله هوا»، ختم اسناد داده شده به خود شخص، ختم بر سمع و ختم بر قلب اسناد داده به خود شخص، در «جعل علی بصره» جعل هم قهراً به همان چیزی می‌خورد که ضمیر ختم به آن برگشته است، یعنی جعل خود آن شخص بر بصرش، طبق این احتمال هم ختم اسناد داده شده است به خود شخص، هم جعل، ختم بر سمع و قلب و جعل غشاوة بر دیدگان.

اما آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَحَتَمَ عَلٰی قُلُوبِكُمْ»^۲، در اینجا خداوند متعال اخذ کرده است سمع و بصر آنها را، یعنی سمع و بصر که بحث اخذ آنها مطرح است از ناحیه خدا است، اسناد داده شده است اخذ سمع و بصر به خدا، و نیز ختم قلوب هم به خدا اسناد داده شده است.

پس ملاحظه فرمودید در یک آیه هر سه به خود شخص اسناد داده شده است، در یک آیه هر سه اسناد داده شده است به خدا، مثلاً در آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ»^۳، مهر و طبع و بسته شدن به خدا نسبت داده شده است، طبع قلوب و طبع سمع و طبع ابصار هر سه به خدا نسبت داده شده است، اما در این آیه ظاهرش این است، ختم نسبت داده شده است به خدا، و اگر سمع را هم عطف به قلوب بدانیم می‌توانیم بگوییم ختم سمع هم به خدا نسبت داده شده است، اما در مورد ابصار طبق یک احتمال به خدا نسبت داده شده است و طبق یک احتمال به خودشان و این منافاتی هم با هم ندارد، به هر حال ما چه این امور را به خدا نسبت دهیم و چه به خودشان، درست است، ملاحظه فرمودید که در آیات هر دو وجود دارد، اگر به خود آنها نسبت دهیم، حتی ختم قلوب را این درست است، اگر به خدا هم نسبت دهیم، باز هم درست است، اما اینکه به خدا نسبت دهیم به یک اعتبار است، کأن از این زاویه است که

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲. سوره انعام، آیه ۴۶.

۳. سوره نحل، آیه ۱۰۸.

کفر آنها به مرحله‌ای رسیده است که خداوند به عنوان مجازات دل‌های آنها را مهر کرده است، خداوند به عنوان مجازات ابصار و گوش‌های آنها را مهر زده است.

پس به یک اعتبار اسناد این امور به خداوند صحیح است و هیچ مشکلی هم ندارد. به یک اعتبار هم اسناد آنها به خودشان صحیح است چون خودشان هستند که این حجاب را در گوش و چشمشان ایجاد کرده اند و در واقع خودشان سبب این شده اند که دلشان هم مهر زده شود، هر دو صورت درست است و در این آیه چه بسا در مورد ابصار دیگر کاری به این جهت ندارد که چه کسی مباشرت در غشاوة داشته است، مهم این است که اینها به نقطه‌ای رسیده اند که در مقابل دیدگان آنها یک پرده ستبر و محکم و ضخیمی قرار داده شده است، یعنی به حیث اسنادی آن به فاعل کاری ندارد، می‌گوید: علی ابصارهم غشاوة، بر چشمهای آنها یک پرده بزرگی آویخته شده است.

نکته ششم

سوال این است که «علی سمعهم» آیا عطف بر قلوب است، یعنی «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم»، این یک احتمال است، که قبلا هم عرض کردیم، اگر عطف به قلوب باشد داخل در حکم ختم می‌شود، یعنی ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم.

احتمال دوم اینکه داخل در حکم غشاوة باشد، یعنی کأن اینگونه است «ختم الله علی قلوبهم» این جمله تمام می‌شود، «و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة» که «علی سمعهم» خبر مقدم می‌شود که بدنبال آن علی ابصارهم است، آنگاه غشاوة مبتدای مؤخر می‌شود. لذا دو احتمال در اینجا وجود دارد که هر کدام مؤید هم دارند.

اگر بگوییم سمع و بصر یک حکم دارند و قلب حکم دیگری دارد، یعنی علی سمعهم را مشمول حکم تغشیة و غشاوة بدانیم مؤید این آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»^۱ است، سمع و ابصار را از ختم بر قلوب جدا کرده است، البته در اینجا باز هم اخذ الهی است منتهی در مورد سمع و بصر تعبیر أخذ بکار برده است و در مورد قلوب تعبیر ختم، این نشان می‌دهد مراحل مقدماتی مهر خوردن بر قلب و دل اخذ چشم و گوش است، یعنی اول چشم و گوش انسان از دیدن و شنیدن حق امتناع می‌کند، آنوقت قلب مهر می‌خورد، به هر حال این احتمال که سمع و بصر حکم مشترک دارند و با ختم بر قلوب متفاوت هستند، این آیه می‌تواند مؤید باشد.

^۱ . سوره انعام، آیه ۴۶.

احتمال دیگر که سمع از حیث حکم عطف به قلوب شود، آن هم یک مؤید دارد، آیه «وَحَتَمَ عَلَيَّ سَمْعِهِ وَقَلْبَهُ وَجَعَلَ عَلَيَّ بَصَرَهُ غِشَاوَةً»^۱، کسی که خدا و اله و معبودش را هوای نفسش قرار دهد، ختم علی سمعه و قلبه، در اینجا ختم را هم به سمع و هم به قلب نسبت داد، و جعل علی بصره غشاوة.

به هر حال در اینجا «علی سمعهم» آیا عطف بر «قلوب» است یا ملحق به قسمت بعد آیه است؟

هر دو در آن محتمل است و ملاحظه فرمودید از آیات هر دو مؤید دارند، بنابر این شاید بشود گفت هر دو احتمال در اینجا وجود دارد و ترجیحی هم نتوانیم برای یکی از دو احتمال نسبت به احتمال دیگر بدهیم. لذا هر دو جایز هستند و هر دو محتمل هستند و مشکلی هم ندارد.

اجمالاً نکاتی که در مورد این آیه لازم بود مطرح شود مورد اشاره قرار گرفت، فقط یک روایتی در باب کفر و مراتب کفر در اینجا وجود دارد که جلسه آینده خواهیم خواند.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ . سوره جاثیه، آیه ۲۳.